

سخنرانی مهندس بازرگان

به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب

نوشته‌ای که ملاحظه می‌فرمائید متن تنظیم و تدوین شده و تفصیل یافته سخنرانی آقای مهندس بازرگان در مراسم هفتمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران در محل نهضت آزادی می‌باشد. این مراسم که طبق معمول همه ساله با دعوت جمع محدودی از همفکران و علاقمندان به سرنوشت مملکت به خاطر بزرگداشت انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن و برای تذکر و توجه به آرمانهای اصیل انقلاب و ارزیابی میزان تحقق آن در شرایط حاضر تشکیل شده بود طبق معمول از حمله و هجوم عناصر مخالف و مزاحم بی‌نصیب نماند. جای بسی شگفتی و تأسف است که میزان تحقق شعار سه مرحله‌ای «آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی» در کشور ما آنچنان است که برای یک جمعیت سیاسی طبق قانون اساسی، که خونبهای شهیدانش نامیده‌اند، آزادی اجتماعات و انتشارات و بیان نظریات تصریح شده حتی آنقدر آزادی وجود ندارد که بتواند سالگرد انقلاب را در دفتر خود به آرامی و امنیت جشن بگیرد!

گرچه امسال با توجه به تجربه حمله سال گذشته برای اینکه بهانه و دستاویزی برای مخالفین نباشد و انطباقی هم با مراسم دولتی و ساعات راهپیمایی نداشته باشد نهضت برنامه خود را به روز ۲۳ بهمن به تعویق اندخته بود معذالک جمع محدودی که اتفاقاً روز ۲۲ بهمن هم طبق تصمیم و تدارک قبلی بدون اطلاع از تعویق برنامه برای خرابکاری اطراف ساختمان نهضت اجتماع کرده بودند، محل مراسم شده با فحش و شعارهای زننده و ارباب و اخافه شرکت‌کنندگان سعی در به هم زدن مراسم داشتند و پس از آنکه در هدف خود نتوانستند موفق شوند در پایان جلسه هنگام خروج افراد از ساختمان نهضت معترض افراد شرکت‌کننده شده عده‌ای را با مشت و لگد مضروب و مجروح نمودند!



قسمتهای عمده متنی که در اختیارتان قرار دارد در سخنرانی مذکور ایراد گردیده است اما از آنجاییکه بخش‌های مهمی از آن به دلیل بیم پلیس از حملات اخلاگران و تقاضای مأمورین از مسئولین نهضت برای کوتاه کردن و قطع سخنرانی ناگفته ماند تصمیم گرفته شد مجموعه کامل سخنرانی در اختیار هموطنان علاقمند قرار داده شود. اینک با دعای خالصانه به درگاه خداوند عزیز و علیم برای نجات مملکت از گرفتاریها و مشکلات و مسئلت از رحمت بیکرانش جزوه حاضر را به امید آنکه در جهت رشد آگاهیهای اجتماعی و انگیزش احساس و مسئولیت مؤثر باشد تقدیم هموطنان عزیز می‌نماییم.

سرگذشت و سرنوشت ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم^۱

هفتمین سالگرد انقلاب اسلامی ایران و بقا و دوام نظام جمهوری و کشورمان را از طرف نهضت آزادی ایران و شخصاً به همفکران و به دوستان و هموطنان، تبریک عرض کرده خداوند رحمان را سپاس و ستایش به جا می‌آوریم.

این جشن اگرچه تعلق به پیروزی درخشان ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ دارد که منجر به فرار محمدرضا شاه پهلوی و درنوردیدن طومار ۲۵۰۰ ساله استبداد شاهنشاهی گردید و کوتاه کردن دست استیلای خارجی را به همراه داشت ولی در حقیقت متعلق و مرتبط با جریانها و وقایع برجسته تاریخ ملت و کشورمان نیز می‌باشد. اگر خواسته باشیم به حوادث اخیر اکتفا کنیم که تأثیر نزدیک و مستقیم در مبارزات و مقدمات انقلاب و حضور در ذهنها دارند، باید هم از همت و حرکت ۳۷ ساله نسل معاصر ایران بعد از فرار رضاشاه و حمله متفقین در شهریور ۲۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی نام برده امیدوار و شکرگزار باشیم، هم مقاومت و مبارزات ۲۵ ساله بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ را به یاد آوریم و هم مرحله ۵ ساله را که شکل شدت گرفته مدنظر داشته باشیم.

نهضت آزادی ایران در ورود به هشتمین سال پیروزی، علیرغم انحرافها و اتهامها، کماکان خود را در برابر خدا و ملت ایران موظف و متعهد به پاسداری و به ثمر رساندن انقلاب اسلامی می‌داند و معتقد است که این انقلاب و پیروزی نه تنها جوشیده از کلیه طبقات مملکت و محصول خواسته‌ها و مبارزات ملی تاریخ اخیر ایران بوده است بلکه در صورت و سیرت اصیل خود راه حل مناسب و کارگشای مشکلات و مصائب مملکت می‌باشد. به عقیده نهضت گفتن اینکه انقلاب و نظامان ساخته و پرداخته سیاستهای خارجی بوده حالت یکپارچگی و خودجوشی ملی ندارد به همان اندازه خیانت به ملت ایران و به تاریخ و واقعیت است که اختصاص دادن و به انحصارگرفتن برای شخص یا طبقه خاص و غیرمرتبط دانستن انقلاب اسلامی به تحولات فکری و به مجاهدات و مبارزاتی که فرزندان این کشور از واقعه تنباکوی سال ۱۲۷۰ شمسی به بعد، سهیم بوده همکاری و فداکاری داشته‌اند.

رسم چنین است و طبیعی است که در مراسم سالگرد یادی از گذشته‌ها بشود، مروری بر رویدادها به عمل آید - اگر اهل عمل و آخرت باشیم - نگاهی به آینده بیندازیم. سرگذشت واقعه را بنگریم و سرنوشت خود را بیابیم و بسازیم.

این هم مرسوم و طبیعی است که بیان و بررسی وقایع با مقداری تذکار و تکرار همراه باشد. بدون عقبگرد به گذشته و توجه به حال و افزودن اطلاعات و نظریات و تجربیات جدید، قهرماً نمی‌توان به قضاوت صحیح و نتیجه‌گیری مفید رسید. نظر به اینکه از خصوصیات بارز انقلاب ما، در مقایسه با انقلابهای بزرگ

۱. رعد ۱۲/۱۲ - به درستی که خداوند وضع قومی را دگرگون نمی‌کند مگر آنکه وضع خودشان را تغییر دهند.

تاریخ در کشورهای دیگر، پویایی و تحولات استمراری آن بعد از تحقق و تسلط اولیه می‌باشد، چنین وقایع‌نگاری فهرست‌وار که با دریافتها و داوریهای بعدی تکمیل شده باشد، می‌تواند جالب و آموزنده باشد. خدا را شکر می‌کنیم که تا به حال همه ساله توفیق داشته‌ایم در سالگردهای پیروزی انقلاب جشن و اجتماعی داشته باشیم و شرمنده و سپاسگذار دوستان گرامی و محترم هستیم که با قبول زحمت و صدمات و خطراتی که آن نیز حالت تکراری پیدا کرده است هم نهضت آزادی را تشویق و تأیید فرموده‌اند و هم شهامت و مقاومت و فداکاری خود را در راه آنچه ارزنده و حق می‌دانند به اثبات رسانده‌اند. از درگاه با عزت و رحمت پرورگار سلامت و امنیت و موفقیت برای همه شرکت‌کنندگان در مجلس و اجابت‌کنندگان دعوت تمنا می‌نماییم.

یادی از پارسال

یقیناً برادران و خواهران عزیز به خاطر دارند که چگونه یک عده مهاجمین مامور غیرمجاز و غیررسمی - که انسان نمی‌داند چه نامی روی آنها بگذارد - در یکسال قبل در چنین روزی، برخلاف اصول مسلم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و علیرغم اطلاع و موافقت ضمنی وزارت کشور، در روز روشن به صورت وحشیانه، با هیاهو و دشنام و با شکستن در و پنجره، حمله به داخل ساختمان نموده مجلس ما را به هم زدند، به ضرب و شتم و مجروح ساختن عده زیادی از شرکت‌کنندگان و اعضاء نهضت پرداختند و به طبقات و اطاقها رفته عده‌ای از سران نهضت و مهمانان را محبوس و ناراحت ساختند. اثاثیه، اسناد، نشریات و کتابهای ما را بردند یا به خیابان ریختند... در حالیکه مامورین پلیس مأموریت ممانعت و عمل شدید نداشته مامورین کمیته نیز در مجموع تا مدتی با مهاجمین همکاری می‌کردند و بالاخره قوه قضایی جمهوری اسلامی به عوض تعقیب و تعزیر آنها و خواستن خسارت و معذرت، دستور داد دفتر نهضت را مهر و موم و ما را از فعالیت آزاد و از امکانات و حقوق قانونیمان محروم کنند...

در چنین احوال و شرایط، با حملاتی که هر چند ماه یکبار به اجتماعات ما، حتی در مساجد و مجالس سوگواری و ختم، به عمل می‌آید، وزارت ارشاد برخلاف قانون کتابهایمان را سانسور یا جلوگیری می‌نماید، کتابفروشیها و دست‌فروشها برای توزیع نشریات ما مواجه با مشکلات و مزاحمت‌های مکرر هستند و قریب پنج سال است روزنامه میزان که نظریات ما را بدون سانسور چاپ می‌کرد در توقیف غیرقانونی بوده رسانه‌های گروهی و روزنامه‌های کثیرالانتشار برخلاف قانون مطبوعات از درج پاسخ و دفاع ما خودداری می‌نمایند... در چنین شرایط ناهنجار و مشهود مقامات بالای جمهوری و تبلیغات دولتی دائماً دم از وجود آزادی زده وضع ممتاز(!) نهضت آزادی را شاهد مثال می‌آورند! در همین دهه فجر آقای رئیس‌جمهور در سمینار اندیشه اسلامی گفته بودند «اولین مبحث در باب حکومت اسلامی این است که انسانها فطرتاً آزاد آفریده شده‌اند و هیچکس حق تحمیل بر کسی را ندارد. از نظر اسلام موضوع سلطه معنوی و مادی بر انسانها ممنوع است».

ناچار باید چنین نتیجه بگیریم که آزادی اجتماع و قلم و عقیده و انتقاد و حیثیت و حقوق انسانی، آنطور که شرع اسلام و قانون اساسی مقرر داشته‌اند و همچنین امنیت کامل، از دولت سر دولتیان در جمهوری

اسلامی ایران وجود دارد ولی ما و قشر عظیمی از ملت چشم بصیرت نداشته همه چیز را عوضی می‌بینیم و قدر مراحمشان را نمی‌دانیم!

به علاوه و به فرض که روی ملاحظاتی آزادی مختصری به نهضت بدهند و مخالفین و غیرموافقین دیگر از این حق ممنوع و محروم باشند، مگر با یک گل بهار می‌شود؟

سخن امسال

نظر به اینکه در چند سال اخیر سخنرانیهای ما به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب بیشتر در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و جنگی بود فکر کردیم در سال جاری از تکرار آن مطالب که کم و بیش به قوت خود باقی هستند، صرف‌نظر کرده با اجازه حضار محترم به جنبه اجتماعی و اعتقادی انقلاب بپردازیم.

تحولاتی را که از جهات فکری، عقیدتی، معنوی و به طور کلی ایدئولوژیک رخ داده است مورد بررسی قرار می‌دهیم. می‌خواهیم ببینیم اهداف و آرمانهای انقلابمان یا مبانی و محرکات آن و روحیات مردم چه سرگذشتی داشته و چه سرنوشتی پیدا کرده است، یا پیدا خواهد کرد.

بدیهی است و تاریخ گواهی می‌دهد که در جوامع بشری هیچ انقلاب و دگرگونی رخ نداده است مگر آنکه پیشاپیش: اولاً جامعه نسبت به وضع خود ناراحتی و نارضایتی یافته، احساس نیاز به تغییر پیدا کرده و به صورت نفرین و دعا یا بحث و شعار به هیجان و حرکت درآمده است. ثانیاً ارزشها و آرمانهایی در جامعه به وجود آمده که در سطح نسبتاً وسیع مورد پذیرش قرار گرفته است. ثالثاً فرهنگ جدیدی به صورت افکار، عقاید، اخلاق، آمال و روحیات و معنویات رایج گردیده است که نام یا عنوان آن را ایدئولوژی می‌گذاریم.

پس از طی مراحل فوق و با مختصر اختلاف، برحسب جوامع و شرایط، حرکت و برکتی صورت گرفته ملتی از استبداد و ظلم به آزادی و عدالت می‌رسد، از اسارت بیگانگان و بدبختیهای آن درآمده احراز استقلال و آقایی می‌نماید و یا تاریکیها و جهل و عقب‌افتادگی و فساد جای خود را به روشنائی و دانائی و سعادت می‌دهد.

در هر حال ریشه و پایه تغییرات و ترقیات، اعم از اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و معنوی، با دست‌آوردهای مربوطه، در پیدایش و چگونگی ایدئولوژی می‌باشد.



در منطق قرآنی و معتقدات اسلامی ما آن دگرگونیها یا انقلابهایی که سطحی، تقلیدی یا تحمیلی بوده، عمیقاً از خود ملت و از نفوس مردم نجوشیده باشد یا حالت اختصاصی و تعلق به قشری و قسمتی از جامعه را داشته اقلیتی بخواهد با اجبار و آزار یا تبلیغ و تظاهرات ولو با ادعای مترقی بودن و قصد خدمت و رسالت داشتن، نظام و ارزش جدیدی را تأسیس و تثبیت نماید، چنین انقلاب نه مشروع و مجاز است و نه به نتیجه مطلوب می‌رسد. جز آنکه نام و عنوان عوض شده بی‌نظمی و آشفتگی به وجود آید و سرانجام ظلم و خرابی دیگری با وابستگیهای تازه‌ای جایگزین قبلی‌ها بشود.



الف) گذشته دور و تکوین ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران

ملت ایران در طی سال‌ها تجربه و تلاطم و فداکاریهای طولانی، بعد از جنبش مشروطیت، مهاجرت،

جنگ اول تجددخواهی و کودتای رضاشاهی، مبارزات ضدانگلیسی، کمونیستی یا مذهبی، ملی کردن نفت، نهضت مقاومت، جبهه ملی، نهضت آزادی و غالب احزاب ملی و اسلامی، پیدایش گروه‌های زیرزمینی و مسلح و غیره، سرانجام به این اعتقاد رسیده بود که تا حاکمیت استبداد و نظام شاهنشاهی برچیده نشود سایر اقدامات تقریباً بی‌نتیجه بوده استعمار و استیلای خارجی و استحمار سر جای خود خواهد ماند یا خواهد برگشت.

به طوری که در دفاعیات نهضت آزادی در دادگاه نظامی ۱۳۴۲ و نشریات بعدی آمده است چیزی که مانع حصول همه آرزوها و خواسته‌ها است و سعادت دنیا و آخرت یا ترقی و انسانیت ما در گرو محو آن می‌باشد، استبداد است و باید این قبا از قامت ۲۵۰۰ ساله تاریخمان کنده شود. بعلاوه این کار را باید ملت ایران در تمامیت یا در اکثریت خویش، برحسب شرایط و احتیاجات فعلی و تاریخی، انجام داده بر مبنای بینش و معتقدات و نیازهای خودمان صورت گیرد. نه آنکه سیاستهای خارجی لباس عاریتی به تن ما بپوشانند یا برایمان بدوزند.

به این ترتیب و با طی شدن آن سنوات و مقدمات بود که بیرون رفتن محمدرضاشاه و سرنگونی استبداد سلطنتی و دربار یک هدف ملی گردید. هدفی برخاسته از تشخیص و تجربه و تقاضای عمومی ملت.

آیه‌الله العظمی خمینی اگر قاطعیت، مقبولیت و موفقیت پیدا کردند برای این بود که برنامه و مقصد اصلی و اعلام شده ایشان، برخلاف بزرگان و گذشتگان از روحانیت، کوتاه کردن دست کفار از مرز و بوم اسلام و مبارزه با استعمار و خارجیان، به صورت مستقل از نظام حاکم نبود. خود را همگام و هم‌آواز با ملت کرده فریاد می‌زدند که شاه باید برود ولو خولی و شمر جانشینش شوند. در اعلامیه ۵۷/۵/۲۲ خود کلیه طبقات ملت (اعم از روحانی، دانشجو، بازاری، کارگر، کشاورز، احزاب سیاسی و آرتش و شهربانی) را مخاطب قرار داده، دعوت نموده و گفته بودند: «اکنون که ملت شجاع ایران ایدهم الله تعالی بر حیل‌های او واقف شده و آگاهانه به پا خاسته است. باید طبقات دانشمندان و نویسندگان و گویندگان در هر لباس و شغلی که هستند دست در دست یکدیگر گذاشته و با قلم و بیان جنایات بی‌شمار دستگاه را برای ملت بیدار ایران روشنتر کنند. باید طلاب و دانشجویان عزیز و شجاع سراسر ایران از هر فرصت استفاده کرده و شعار ضدشاهی را که شعار اسلام است زنده نگه دارند، باید دانشمندان و دانشجویان متعهد و مسئول خارج از کشور جنایات این عنصر خطرناک را هرچه بیشتر در خارج و داخل نوشته و منتشر کنند و شخصیت‌های آزاده جهانی را در سراسر دنیا از ظلم و ستمی که به مردم ایران وارد می‌شود آگاه کنند و آنان را در کمک به ملت دلیر برای نجات ایران از چنگال استعمار و استثمار جهانی بسیج نمایند.»^۱

رهبر انقلاب که این چنین طبقات مختلف ملت را علیه شاه مخاطب قرار داده بودند خوب می‌دانستند که خواسته اکثریت قریب به اتفاق چنین است و از وحدت کلمه مردم ایران در این امر و از استقبال عمومی و اجابت آنان آگاه بودند و به همین دلیل بود که رهبر بلامنازع و محبوب و مطاع اکثریت ملت، تقریباً در تمام مشاغل آزاد و دولتی و حتی کسانی که توجه یا تعهد چنان به مذهب و احکام فقهی نداشتند، گشتند. نه مقام

۱. برای بیان روشن‌تر به کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت»، تحت عنوان «وحدت بر سر شاه» در صفحات ۴۰ تا ۴۴ مراجعه شود.

روحانی و مرجعیت ایشان، نه هدف بودن اسلام در انقلاب و نه به حکومت رساندن روحانیت، هیچکدام از عوامل عمده عنایت مردم و انتخابشان نبود حتی تصریح کرده بودند که طرفدار حکومت عبا و عمامه نیستند و پس از رسیدن به تهران و رفتن شاه به حوزه خواهند برگشت. اگر ایشان چندان وحدت مرام و کلام با ملت و قاطعیت تمام در براندازی سلطنت نداشتند رهبر مسلم و متبع انقلاب نمی‌شدند. در اجتماعات و تظاهرات آستانه پیروزی انقلاب و در محتوای شعارها و راهپیمائیهای مردمی و خودجوش آن زمان، نیز آنچه مشهود بود و غلبه محسوس داشت براندازی استبداد بود، با پیروی از رهبران و پیشروان و فداکارانی که در این راه خدمت و دعوت کرده‌اند.^۱

انتخاب آن هدف و ایراد آن شعارها نه خیالی و توخالی بود و نه سطحی و تحمیلی، جریانی بود سنجیده و خواسته، همراه با رشد جامعه و تحول در افکار و خلیات و روحیات طبقات مختلف. در چهره‌ها امید و نشاط دیده می‌شد و تصمیم به پایداری و قبول انضباط و مشکلات داشتند، از قیافه‌ها و برخوردها نیز دوستی و وحدت استنباط می‌گردید. تغییری در افکار و احوال به وجود آمده بود.

مراحل متوالی خواسته‌های مردم

مردم از هدف مشترک ضداستبداد چه می‌خواستند؟ آیا به جز آزادی و دموکراسی به جای خودکامگی شاه و درباریان و اختناق و آزارهای ساواک چیز دیگری می‌خواستند؟ آیا نظرشان حاکمیت ملت و حاکمیت الله یا حق، به جای طاغوت و شاه نبود؟

به دنبال نابودی استبداد و در سایه آن، استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، در قالب نه شرقی و نه غربی می‌آمد که منظور از آن رهائی از سلطه و دخالت بیگانگان بود و از اطاعت سیاستهای پنهان و آشکارشان. آزادی خواسته اکثریت نیز به معنای بی‌بندوباری و رهائی از انضباط و از قانون یا از عدالت و احکام اجتماعی دین نبود و دموکراسی را همه به معنای مشاوره و همکاری مردم در امور مملکت از طریق صحیح و در قالب حاکمیت ملی می‌دیدند.

ملت به این مسئله اساسی نیز توجه داشت که با برانداختن استبداد سلب احتیاج از داشتن حکومت و دولت مقتدر و مسلط نمی‌شود و دولت و حکومت نمی‌تواند متکی و منبعث بر یک ایدئولوژی یا اصول اعتقادی و علمی و اخلاقی نباشد.

در بین نظامها و ایدئولوژیها، آنچه با توجه به اعتقاد و سنت‌های گذشته، از یک طرف و مطالعات و تعلیمات احیای فکر دینی که در نیم قرن اخیر ایران انجام شده بود مطابقت داشت، حکومت اسلامی بود که مورد قبول اکثریت قرار گرفت. ضمن آنکه با معرفی و تصویری که خواص و عوام مردم ایران و درس‌خوانده‌های ما از حکومت رسول اکرم در ده سال مدینه و از خلافت پنج ساله علی علیه‌السلام داشتند و آنچه از روح عدالتخواهی و مساوات و انسانیت و آزادمنشی تشیع شنیده بودند (و سخنان و مصاحبه‌ها و وعده‌های پاریس تاییدکننده این مطلب بود) کمتر کسی دیده می‌شد که مخالفتی با حکومت یا نظام دموکراسی مبتنی بر موازین اسلامی و اصول اجتماعی آن داشته باشد. بنابراین حکومت اسلامی به

۱. در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت و در ذیل عنوان «پیام راهپیمائیها» آمار و اطلاعات مفیدی در این زمینه داده شده است. (صفحات ۳۷ تا ۴۰)

صورت جمهوری مبتنی بر قانون اساسی جدید، به جای مشروطیت سلطنتی، پذیرش تقریباً عام پیدا کرده بود (منهای مارکسیستها و سوسیالیستهای رادیکال و ملیون لائیک یا سلطنت‌طلبان مدعی قانون اساسی که در مجموع تعداد قابل ملاحظه ده درصد را هم نداشتند) به این ترتیب و به طور طبیعی، ایدئولوژی سیاسی انقلاب ملت ایران در شعار سه جمله‌ای «آزادی - استقلال - جمهوری اسلامی»^۱ خلاصه گردید.

حقیقت این است که در آن زمان چون هدف مشترک و موضوع مورد علاقه و عجله مردم سرنگونی استبداد بود نه از طرف امام و شورای انقلاب یا طرفداران اولیه راجع به کم و کیف حکومت اسلامی و نظام جمهوری اسلامی معرفی دقیق و به این و بررسی درستی به عمل آمده بود و نه غیرمذهبیها انتقاد و دقت یا پیشنهاد ایدئولوژی و نظام حکومتی دیگری کرده بودند. هر کس روی انتظارات و تصورات خود چیزی را در نظر می‌گرفت که مطلوب و معقول می‌دانست و چون قرار بود که طرحی برای قانون اساسی نوشته شود و ملت یک مجلس مؤسسانی را انتخاب نماید، همه به خود وعده می‌دادند که در فرصت کافی بحث و بررسی و تصمیم‌گیری لازم در باره جمهوری اسلامی و دموکراتیک مصوب به عمل خواهد آمد.^۲ آنچه در نظر اکثریت مبارزین علیه استبداد و موافقین انقلاب مسلم و بدیهی می‌آمد این نبود که حکومت اسلامی یا جمهوری اسلامی وظیفه تحمیل دین را داشته بخواند مردم را به اجرای احکامی در اسلام که خارج از روابط و حقوق اجتماعی باشد و با امنیت داخلی و دفاع از استقلال و تمامیت کشور سر و کار ندارد و ادار سازد، همچنین نه مردم عادی از حکومت اسلامی برداشت حاکمیت روحانیت را می‌نمودند و نه از طرف رهبری یا خود روحانیون در ادبیات سیاسی و اجتماعی قبل از پیروزی انقلاب چنین چیزی خواسته آشکار و وانمود شده بود.



البته در زمینه و ذیل سه جمله شعار فوق یک سلسله مسائل و خواسته‌هایی به زبان یا در نوشته‌ها می‌آمد که از چهره‌های مختلف یا لوازم و نتایج طبیعی همان سه جمله بود و در هر حال تعارض با آنها نداشت. از قبیل عدالت، امنیت، رفاه، حیثیت انسانی، برادری و صمیمیت، اتحاد و وحدت، تقوی و امانت، اعتبار و آبروی انقلاب در خارج از کشور، پیشرفت و ترقی و غیره.

ب) سرگذشت ایدئولوژی بعد از پیروزی انقلاب

تا اینجا جریان تشکل و تظاهر ایدئولوژی انقلاب در گذشته بود که با اجمال و اختصار بیان شد. پس از پیروزی، و تا حدودی برخلاف انقلابهای تاریخ دنیا که پایه‌گذاران انقلاب به پیاده کردن مرام و موازین آن و اجرای نظامات از پیش تدوین شده می‌پردازند و ایدئولوژی انقلاب حالت تثبیت و توقف پیدا می‌کند، در کشور ما جریان کار صورت دیگری پیدا کرد.

۱. یا «استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی» که بعداً رسمیت و شهرت بیشتر به آن داده شد.
۲. البته نهضت آزادی ایران که از سال ۱۳۴۲ به بحث و تدوین ایدئولوژی اسلامی برای خود پرداخته بود اقدام به مطالعه و تدوین اصول لازم برای حکومت و مسائل دولتی نیز نمود که تا حدودی در کتاب بعثت و ایدئولوژی (سخنرانی سال ۱۳۴۵) و در سخنرانیهای مختلف منعکس شده است ولی این نظریات و تالیفات که صاحب‌نظران دیگر در آن سالها و بعداً منتشر ساختند به صورت نهائی و تبادل افکار کافی درنیامده بود که مقبولیت عام یا موافقت اکثریت مطلعین را داشته باشد.

روی هم‌رفته مردم و حتی احزاب و گروه‌ها مسئله انقلاب را سهل و ساده تلقی کرده و انتظار و تصورشان این بود که با رفتن شاه و سقوط نظام استبدادی چون مانع اصلی از بین می‌رود همه چیز درست و مطابق دلخواه خواهد شد. شعر معروف حافظ به صورت شعار درآمده همه می‌گفتند:

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چون بیرون رود فرشته درآید

ما اشتباه می‌کردیم، می‌بایستی بگوئیم «دیو چون بیرون شود فرشته درآید» و دیو در نظرمان نمی‌بایستی شخص شاه باشد بلکه استبداد و فرهنگ و روحیه استبدادی باشد. دیوی که استبداد و طاغوت است باید از درون و از نفوس طبقات ملت بیرون انداخته شده باشد. این کاری بود که قبلاً به طور جدی انجام نگردیده بعداً نیز توجه لازم به آن نشد.

علاوه بر بیرون رفتن دیو، فرشته هم برخلاف شعر شاعر، خودبه‌خود داخل نمی‌شود. به حکم «ولتجزن کل نفس بما کسبت»^۱ فرشته‌های آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی را می‌بایستی خودمان در درون افکار و آمال و اخلاقمان حتی در آداب و عاداتمان قبلاً یا بعداً ساخته و پرورش داده باشیم.

ناپختگی انقلاب و نارسائی درک ایدئولوژی آن، که فقط از جنبه منفی و ضدیت ظاهری با استبداد مقبولیت و قاطعیت داشت، از یک طرف و سرعت و سهولت پیروزی از طرف دیگر، سبب گردید که هر دوی آنها به جبران گذشته، از صورت ساده و مصوب خود خارج گردیده تغییر و تحولات و جریان‌هایی در داخل و خارج آنها به وجود آید. به جای وحدت کلمه و صمیمیت اولیه اختلاف و انحصار پیش آمد و به طور کلی انقلاب اسلامی و اهداف آن تحریف یا تکمیل گردیده شکل و جهت‌های متفاوت یا متکامل اتخاذ نمود. از آنجا که سرگذشت تحول بعد از پیروزی انقلاب مانند تکوین و تظاهرات اولیه، به قدر کافی شناخته شده و حاضر در اذهان می‌باشد کافی است در این قسمت نیز، با اجمال و اختصار، در باره خطوط اصلی آن عریضی بنمایم تا نتیجه‌گیریهای بعدی آسان شود.

انحرافهای ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران

۱- اولین انحراف هدف شدن انقلاب و رواج شعار «تداوم انقلاب» بود.

می‌دانیم که واژه انقلاب به صورت وافر و جاری، خیلی دیر وارد در شعارهای ما گردید. در نشریات احزاب مبارز و در نوشته‌های بسیار مؤثر و متداول مرحوم دکتر شریعتی و همچنین در اعلامیه‌های پرتیراژ رهبر انقلاب این عنوان در اواخر و به ندرت به کار برده می‌شد. هر زمان نیز که اصطلاح انقلاب به زبان یا به قلم می‌آمد حالت وسیله و افزار کار برای رسیدن به اهداف و ایدئولوژیهای دینی و ملی را داشت. فقط جوانان پرشور خواهان عمل حاد انقلابی بودند. بعد از پیروزی که با صورت و سیرت انقلابی انجام گرفت، مزه آن چنان در کام جوانان و ناراضیان و صدمه‌خوردگان از نظام سابق، شیرین آمده بود که به خودی خود مطلوبیت و معنی پیدا کرد. نظر به اینکه بسیاری از عقده‌ها و انتقام‌جوییها، که خصلت بشری است و در تلاطم و طوفانها تشدید می‌شود، با پیروزی انقلاب ارضا گردید، یا امکان ارضا پیدا کرده بود و اصولاً تحرک و تخریب و تسلط در اشخاص، و به خصوص در جوانها، ایجاد هیجان و کشش خاص

۱. جائیه ۲۴/۲۱- و تا هر نفس یا هر کس با آنچه خود به دست آورده است (یا می‌آورد) پاداش داده شود.

می‌نماید، به زودی نفس انقلاب و حرکت انقلابی قاطع، با ویژگیها و عوارض آن، هدف قرار گرفت و معیار ارزش و حقانیت و حقیقت شد. هدفی در ردیف اهداف اصلی، یعنی آزادی - استقلال - جمهوری اسلامی. بلکه جلوتر و مهمتر و اصلیتز از آنها. همه کس، همه چیز، همه کار و حتی اسلام باید انقلابی باشد. والا داغ باطله ضدانقلاب بر پیشانی آن خواهد خورد. می‌بینیم شخصیت بارزی چون استاد مطهری که شاهد و حاضر در دوران مبارزات و فقیه اسلام‌شناس و معلم ایدئولوژی اسلامی بود و نزدیکترین فرد به امام محسوب می‌شد در مقاله «انقلاب اسلامی یا اسلام انقلابی؟» و از انحراف انقلاب نگران و معترض گردیده بود. پس از پیروزی، اخراج شاه و خالی شدن میدان از موانع انقلاب برای تحقق اهداف اولیه انقلاب و برای سازندگی و سعادت، چنگی به دلها نزده همگی طالب «تداوم انقلاب» ولی نه تداوم در جهت واحد و اهداف مشترک مصوب.

طیف وسیعی از صاحبان افکار و عقیده‌ها و عقده‌ها، در میان جوانان و حزبی‌ها، که سد بزرگ استبداد و اختناق و انحصار دوران گذشته را شکسته و شکافته می‌دیدند برای نیل به مراحل بعدی و آرمانهای و برنامه‌های قدیمی تند تشویق شده و حتی نگران بودند که مبدا رقیبان و حریفان نان خود را در تنور داغ انقلاب پخته خمیری و نوبتی برای آنها باقی نگذارند. بنابراین فرصت برای رفراندوم و مجلس مؤسسان و انتخابات مجلس نداده با شتاب و شدت تمام پرچمی به دست می‌گرفتند و پایگاه و سازمانی با نفوذ مسلح برای خود ترتیب می‌دادند. شعار «همه با هم» تبدیل به شعار «همه با من» گشت. رقابت و خودپرستی جای وحدت و دوستی و حقپرستی را گرفت.

دو گروه شاخص و سردمدار تشنت و تسلط شدند. یکی تندروهای افراطی و انقلابی، اعم از مارکسیست و مجاهد که از ابتدا برنامه و خط‌مشی جدائی را داشته و خصومت و حاکمیت خودکامه جزو اصول و اهداف آنها بود. دیگر قشر انحصارجویی از روحانیت که به جبران گذشته، بنا به اعتقاد یا برای مصلحت، وارد میدان شده خواهان حاکمیت خود و خالی کردن میدان از سایرین بودند.

۲- با تداوم انقلاب، دومین انحراف در جهت شخص‌پرستی و فردسالاری بود که در منطق قرآن و اصول اسلام چیزی جز شرک و اسباب ضعف و ظلم‌خواهی نمی‌تواند باشد.

علی(ع) در دوران فتنه و فساد بعد از رحلت رسول اکرم می‌فرمود حق را بشناسید و اشخاص را بر آن عرضه کنید نه آنکه اشخاص را ملاک حق بگیرید. چند ماه پس از پیروزی انقلاب مخالفت عملی با این دستور در جامعه انقلابی ما ظاهر گردید. اشخاص و رهبران ملاک ایدئولوژیها و معیار حق و باطل‌ها شدند. اسلام مترادف و متکی به روحانیت گردیده انحصار به اسلام فقاهتی پیدا کرد و اصل ولایت فقیه مهمترین رکن اسلام و انقلاب قلمداد شد. درحالی‌که در مصاحبه‌ها و سخنرانیهای پاریس و همچنین در طرح اولیه و در پیش‌نویس حلاجی شده قانون اساسی در دولت موقت و شورای انقلاب نام و نشانی از ولایت فقیه به میان نیامده بود.

۳- سومین انحراف حاکمیت روحانی یا تئوکراسی بود که به دنبال شخص‌پرستی و فردسالاری، به جای حاکمیت ملی و دموکراسی، پدیدار گشت. هدف انقلاب و برنامه‌ها به جای آنکه طبق شعار ابتدائی، حکومت اسلامی یا دولت اسلامی باشد «اسلام دولتی» گردید.

در سخنرانی پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب که در اسفند ۱۳۶۲ تحت عنوان تداوم و تحول انقلاب در بیک شماره ۲۷ منتشر شده است، از جمله چنین گفته بودیم:

«انقلاب البته اسلامی بود نه غربی و نه شرقی، یا لااقل چنین خواسته و گفته می‌شد. نظام ارزشها و نظام حاکم می‌بایستی اسلامی شود، به صورت انقلابی یعنی سریع و اجباری (برخلاف اصل لاکراه فی‌الدین). به این ترتیب بند سوم شعار انقلاب یعنی حکومت اسلامی یا جمهوری اسلامی دامنه وسیع پیدا کرد. تنها سیستم حکومتی و اداره اجتماع نبود که می‌بایستی بر مبنای عدالت و احکام اسلامی تنظیم شود بلکه خود اسلام و اجرای آن هدف شد که باید در دولت و ملت و مملکت پیاده شود... وقتی اسلام هدف شود... و انقلاب و نظام عوامل اجرائی آن باشند طبیعی خواهد بود که نقش اصلی و مسئولیت شرعی و اجتماعی از آن افراد یا گروهی بشود که دیانت و شریعت را در تخصص و تعهد خود می‌دانند. روحانیت تشیع مقام و نقش اول در انقلاب و جمهوری اسلامی ایران پیدا کرد.»

تحول فوق در ایدئولوژی انقلاب و تبدیل دولت اسلامی به «اسلام دولتی» وسیله نیرومندی برای اجرا و تبلیغ برنامه‌های مورد نظر و تهییج پیروان، به دست متولیان داد که کارآ و معجزه‌آسا درآمد. راه حال ساده و آزموده این بود که به انقلاب و نظام و به کلیه نهادها و حتی به عملیات و عاملین، نه تنها نام و نسبت اسلامی داده شود بلکه به خاطر اسلام و عین اسلام معرفی شوند. مجلس شورای ملی مصرح در قانون اساسی اسلامی نامیده شود، جنگ جنگ اسلام علیه کفر باشد، دشمنان و مخالفین و غیرموافقین کافر و منافق و مرتد از اسلام خوانده شوند و رزمندگان ما لشکریان اسلام و کشته‌شدگان شهدای در راه اسلام اعلام گردند... به این ترتیب حداکثر استفاده از چهارده قرن عملکرد اسلام و فرآورده‌های تشیع در سرزمین ایران به عمل آمده تحت لوای دین و رسالت الهی هر محالی ممکن و هر خلاقی مجاز گردید.



۴- چهارمین انحراف و اولین افتراق، دو قطبی شدن کشور بود و تقسیم مبارزین سابق و موافقین با انقلاب و نظام، که اکثریت ملت را تشکیل می‌دادند، به دو دسته مقابل، یکی موافقین حاکم و دیگر موافقین محکوم.

توضیح آنکه صرف نظر از مخالفین سابق که از ساواکیها، سلطنت‌طلبها، چپ‌های متعصب و معدودی مسلمانان منحرف یا منافق که در مجموع کمتر از دو درصد رفراندوم بودند، سایر مردم ایران موافقین به انقلاب را تشکیل می‌دادند. موافقینی که قبلاً مشارکت در مبارزه و مخالفت با استبداد شاه داشتند یا بعداً از حرکت مردم و اهداف انقلاب استقبال نموده از روی میل و رضا رأی مثبت در رفراندوم به جمهوری اسلامی دادند. این گروه غیرمتشکل و عظیم که تقریباً همه قشرها و اندیشه‌ها را دربر می‌گرفت در اثر انحصارگری دست‌اندرکاران و اختصاصی شدن ایدئولوژی انقلاب به دو دسته متمایز تقسیم گردید.

در دسته اول دو گروه قابل تشخیص بودند:

۱- الف) روحانیت پایه‌گذار یا پیوسته که انقلاب را منبعث از آیه‌الله‌العظمی خمینی و متکی و خلاصه شده در شخص ایشان دانسته به جهات دیگر انقلاب و اسلام عنایت و اصرار چندان نداشتند. آنچه برای این گروه زنده و برگزیده اهمیت و اصالت داشت رهبری امام و اسلام حوزه و فیضیه، تحت عنوان «اسلام فقهاتی» بر طبق فتوی یا تشخیص ایشان بود.

۱- ب) معتقدین با حسن نیت و علاقمندان با همت یا گروندگان که در تحولات ایدئولوژی و در سیاستهای حاکم اختلاف و انحرافی نسبت به اصول و خواسته‌های اولیه انقلاب ندیده دارای اعتقادات سنتی و ارادت خصوصی بوده اسلام و انقلاب را، از روی تعقل یا بنا به تعهد و تقلید، از دید و زبان رهبر انقلاب دریافت می‌کردند. برخی دیگر شیفتگان قاطعیت و انتقام و تشنگان خشونت و خصومت بودند. گروه ب از روی عقیده و اخلاص، عشق به فعالیت و خدمت و احیاناً به قصد کسب مقام و منفعت، از ابتدا متحمل زحمات و داوطلب خدمات گردیده متصدی مشاغل و مقامات یا حامل اسلحه و اختیاراتی شدند، که برای آنها علت ثانوی بقا و وفا گردید.

مجموعه گروه ب تنه انقلاب اسلامی را تشکیل می‌داد و گروه الف رأس و رئیس بود. دسته ۲) همانطور که گفتیم از مبارزین قدیم، معتقدشدگان بعدی و علاقمندان یا امیدوارانی بودند که آزادانه رأی مثبت به رفراندوم داده بودند. انگیزه حرکت و اعتقاد اکثریت این دسته اسلام و ایدئولوژی انقلاب بود، ضمن آنکه بسیاری از آنها مخالف با اسلام نبوده تعهدی هم نسبت به دین و احکام نداشتند. ولی تلقی و توقعشان این بود که اهداف انقلاب به صورت معرفی شده آن تطبیق با اندیشه‌های آنان داشته و تامین‌کننده آرزوها و انتظارات معقولشان برای نجات و سلامت و سعادت مملکت می‌باشد.



دسته‌های بالا که تا پیروزی انقلاب وحدت و صمیمیت داشته طرف دعوت و مخاطب مشترک رهبری انقلاب بودند در اثر تغییر و تحریفات انقلاب و اختلاف و انتقادهایی که از هر طرف ابراز می‌شد رفته‌رفته متمایز و مخالف یکدیگر گشتند. دسته اول در افکار و روشهای خود مومن‌تر و مصمم‌تر گشته ایمانشان با شخص‌پرستی سازگار بود. دسته دوم، که بسیاری از آنها با اندیشمندی و آزادی و با اعتقاد به اصول اسلامی و ایدئولوژی انقلاب از پایه‌گذاران یا هواداران انقلاب شده بودند مشاهده انحرافها، مبیانت‌ها و خلافها و خشونتها باعث اعجاب، اعتراض یا اعراضشان گردید. بعضی مخالف قطعی انقلاب و نظام و حتی منکر حقانیت اسلام می‌شدند. برخی دیگر معتقد به اسلام مانده از موافقین وفادار نظام و قانون اساسی بودند ولی با متولیان و سیاستهای حاکم مخالف شده دسته اول را منحرف‌شدگان به شرک و شخص‌پرستی از انقلاب ملی و اسلامی به استبداد دینی یا به مارکسیسم و نفاق می‌دانند.

دسته اول که صاحب مشاغل و مقامات و منافع بودند چنین تصور و استدلال می‌کردند که به خاطر انقلاب و اسلام و نظام باید رویه و روحیه انحصارگری و رویه اختناق را در پیش گرفته آزادی، قانون اساسی، تعهدات سیاسی و اخلاقی و تقوای سیاسی را فراموش نموده دسته دوم را عملاً ممنوع‌العمل بسازند و فقط خودشان را و کسانی را که در نمازهای جمعه و در راهپیمائی‌ها و اجتماعات دعوت شده از طرف حاکمیت و گروههای وابسته شرکت می‌نمایند، به حساب آورند. این دسته از مخالفین و غیرموافقین و تابعین خود نه تنها حق فعالیت‌های آزاد سیاسی مصرح در قانون اساسی و مشارکت در انتخابات و حق انتقاد و اظهارنظر در مجالس و مطبوعات را سلب نموده یا توأم با مشکلات و مزاحمت و خطرات کرده‌اند بلکه با تضییقها و تدبیرهای گوناگون سعی می‌نمایند استفاده از امکانات، استخدام در نهادها و ادارات و حتی ادامه خدمت برای آنها مواجه با موانع و شرایط خاص باشد. دسته دوم موافقین محکوم و بلاذفع در برابر محرومیتها، مزاحمتها و دشنامها می‌باشند.

افتراق مورد بحث تنها در زمینه‌های سیاسی و انحصار قدرت نیست. از جهت اعتقادی یا ایدئولوژی نیز دسته اول مانند همه فرقه‌گرایان ادیان نظریه و آئین و گروه خود را متمایز و ممتاز دانسته، توجه نمی‌کنند که افتراق و انحصار حزبی و امتیازطلبی، مانند شخص‌پرستی، به حکم قرآن شرک محسوب می‌شود.^۱ سران این دسته اسلام و انقلاب را در تشخیص و تملک خود دانسته کسانی را که سلیقه و نظریه یا برداشت مخالف یا متفاوت داشته باشند محکوم و متهم به ارتداد یا ضدیت با انقلاب و نظام می‌نمایند.

کیفیت و کمیت هر دو ایدئولوژی و دسته به نوبه خود، با پیشرفت زمان و مشاهده حقایق و واقعیات، تحول و تغییر یافته است. در دسته اول عده‌ای در جهت تردید و تجدیدنظر و احیاناً اعراض و انصراف رفته‌اند و عده دیگر در اعتقاد و ارادت خود محکمتر و متعصب و مصمم‌تر شده‌اند و در مجموع کمیت آنها به طور مسلم و علیرغم قدرت تبلیغ و تجمعی که در اختیار دارند کاهش محسوس یافته است. دسته دوم نیز مشمول این دوگانگی تحول در کیفیت و کمیت هستند. به لحاظ ایدئولوژی اعتقاد و انگیزه‌های اولیه آنها تخفیف و تنزل پیدا کرده است ولی به لحاظ تعداد، اکثریت داشته رو به ترقی می‌روند.

۴- وقتی انقلاب و اسلام، در برداشت نادرست آن، هدف هیئت حاکمه انحصارگر و دسته طرفداران شد. قهراً مملکت و ملت در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند. در مکاتب انحرافی و ارتجاعی حتی خود انسان و کرامت او و ارزشهای خواسته و برخاسته از انسان، مانند علم و تمدن و فرهنگ و انسانیت و آنچه از غیر طریق دیانت و روحانیت به دست آمده باشد، حالت بیگانه و ضدیدین پیدا کرده باید انکار و طرد گردد. درحالیکه هدف ادیان الهی و رسالت انبیاء سوق دادن انسانها به سوی خدا و تدارک حیات جاویدان آخرت در مزرعه دنیا است که از طریق فعالیت‌ها و خدمات انجام گردد. سعادت افراد و اجتماعات نیز بستگی به اداره صحیح امور خودشان داشته حاصل مکتسبات و ارزشهائی است که به دست آورند یا ایجاد نمایند. مقصود ما از مملکت و ملت نیازها و خواسته‌های مربوطه می‌باشد. از قبیل سازندگی و تولید، امنیت، اقتصاد شکوفا، تأمین ضرورت‌های زندگی و رفاهی عمومی، فرهنگ و دانش و ترقی و همچنین آزادی و حاکمیت ملی.

حتی در باره آزادی و حاکمیت ملی تعبیرهای غلط و تبلیغات مخالف به عمل آمده برچسب بی‌بندوباری و غریب‌دگی روی آنها زده شد و چون در نظر رهبران دسته اول مفاهیم ملیت و میهن معارض با عمومیت اسلام و توحید و حاکمیت الله تصور می‌شد، یک نهضت ضد ایران وارد در ایدئولوژیهای تداوم انقلاب گردید که همراه با طرد و تکفیر اندیشه‌های وطن‌دوستی و وظیفه دفاع از ملت و میهن بود. در همین رابطه تبلیغاتی علیه خدمتگزاران بزرگ ملی، مانند مرحوم دکتر مصدق پرچمدار موفق مبارزه با استیلای بیگانگان و با استبداد پهلوی رواج گرفته و به موازات آن به تجدید نام و تکریم روحانیونی پرداختند که آشکارا علیه مشروطیت و آزادی قیام نموده، رأی به سلطنت رضاشاه داده یا همکاری با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و بازگشت شاه داشته‌اند.



۱. روم ۳۱/۳۲ - ۳۰... ولاتکونوا من المشرکین من الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعاً کل حزب بما لدیهم فرحون... و از مشرکین نباشید. از کسانی که دینشان را جداجدا کردند و گروه‌های طرفدار شدند در حالیکه هر حزب و گروه به آنچه نزد خود دارد خوشحال است.

۵- به عنوان تحول یا انحراف دیگر ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران، لغزش به چپ و نفوذ مارکسیسم را می‌توان نام برد.

می‌دانیم که چپی‌ها و طیفی از مارکسیست‌ها حضور و نفوذهایی از زمان رضاشاه در مراکز و مؤسسات داشته، توانسته بودند پیش از شهریور ۲۰ جهان‌بینی و ایدئولوژی و خواسته‌های اصلی خود را تا حدود محسوس در اذهان و آمال برخی از روشنفکران و دانشجویان و طلاب ما وارد نمایند. در مبارزات قبل از پیروزی انقلاب فعالیت نسبتاً سازمان‌یافته و آزادی عمل بیش از ملیون و مسلمانان و نقش‌های موثری در جریان انقلاب داشتند. پس از پیروزی انقلاب نیروهای وارداتی و ارتباط‌های موثر بر آنها افزوده گشته به طور جدی وارد عمل شدند. شاخه‌ای از آنها خود را طرفدار تند اهداف انقلاب اسلامی و قاطعیت رهبری آن معرفی کردند. اولین موفقیت آنها استفاده از زمینه‌ها و عقده‌ها در سوق دادن عواطف و افکار و برنامه‌ها در جهت تضاد، تخاصم، انتقام، تفرقه، تضعیف مخالفین و به طور کلی تخریب و تسلط بود. با تهمت و با تبلیغ و تحریک توانستند جو مسموم و موثر علیه ملیون، مسلمانان روشنفکر، متخصصین، خدمتگزاران، تولیدکنندگان و کلیه عوامل اقتصاد و فرهنگ کشور که باید نگاه دارنده انقلاب و نظام بر طبق شعار نه شرقی و نه غربی و آینده‌ساز ملت و مملکت باشند، ایجاد نمودند.

از طرف دیگر متولیان انقلاب و نظام برای آنکه مهره‌های برنده را از چنگ مارکسیسم خارج ساخته نسل و نیروهای جوان را که ستون فقرات انقلاب محسوب می‌شدند، در اختیار انقلاب و روحانیت بگیرند، تمایل و تبلیغات زیاد در جهت مسلک و مقاصد آنها، با تغییر عنوانهای لازم و تطبیق با فرهنگی اسلامی، نشان دادند. دفاع از مستضعفین ایران و جهان و درافتادن و دشنام دادن و مرگخواهی علیه سرمایه‌داران بین‌المللی و وابستگان داخلی آنها و هل من مبارزطلبی جهانخواران و امپریالیسم، تحت عنوان مستکبرین و دشمنان اسلام، سر فصل تداوم انقلاب و جانشین اهداف اولیه قرار گرفت تبلیغها و تحرکهای شدید و وسیع دنباله‌دار به راه افتاد. اشغال لانه جاسوسی که به تلافی دخالتها و جنایتهای امریکا در دوران شاه بود، با عواقب و بهره‌برداریهایی دو سه جانبه، یکی از آنها گردید.



۶- تداوم جنگ تحمیلی عراق که محصولی از طرز تفکر صدور انقلاب می‌باشد، عامل انحرافی عظیم در ایدئولوژی انقلاب بوده سرمایه‌ها و افکار و فعالیتها را مشغول به خود و منصرف از اهداف اصلی نمود. در نشریه‌های «جنگ و صلح» و «جنگ بی‌پایان» تشریح شده است که ادامه جنگ عراق و تجاوز بعد از فتح خرمشهر، برنامه‌های دولت و ملت یا نظام جمهوری را در مسیرهای مغایر و متضاد با اهداف انقلاب و انتظارات اولیه انداخت و اینک نزدیک شش سال است که سرمایه‌ها و نیروها و سرنوشت ما را زیر سیطره خونین خود گرفته است.

حمله اخیر به بندر فاو و بستن دروازه خلیج فارس به روی عراق، به هر مرحله از پیشروی و پیروزی یا توقف برسیم تغییری در استدلالها و استنتاجهای ارائه شده در نشریات گذشته ما نمی‌دهد.



۷- تجربه تلخ انقلاب، که اختصاص به طبقات روشنفکر و اداری و متوسط جامعه و به متخصص‌ها و مولدها و مرفه‌های سابق ندارد، طبقات زحمتکش و محروم یا مستضعفین جامعه را (که به آنها وعده‌های

طلائی داده شده بود) غالباً بیش از سایرین ناراضی و شاکی کرده و تأثیرات عظیم و عمیقی در پذیرش ایدئولوژی انقلاب به وجود آورده است. در اثر انحرافها و ظلم و خلافکارها و به دنبال ناراحتی‌ها و نارضایتیهای حاصله تجدید نظرهای گوناگونی از ناحیه قشرهای مختلف ملت نسبت به ایدئولوژی انقلاب اسلامی دیده می‌شود که عمده‌ترین آنها به شرح ذیل است:

۱-۷) بسیاری از مردم، متصدیان امور و متولیان انقلاب و نظام یا حاکمیت روحانیت را عوامل خلاف و خرابیها دانسته دشمن سرسخت این صنف شده‌اند.

۲-۷) عده قابل ملاحظه‌ای ادغام دین و سیاست و خود اسلام را، که به نظرشان الهام‌دهنده اصلی و پایه و مایه ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران و تغییرات بعدی آن می‌باشد، مقصر اصلی می‌شناسند و عقیده‌شان نسبت به اسلام و مسلمانی برگشته و بعضاً مخالف و منکر شده‌اند.

اصلاحی که به نظرشان می‌آید تفکیک دین از سیاست و جلوگیری از دخالت اسلام و روحانیت در حکومت می‌باشد. برای این اشخاص چهره تاریک خونین و روح خشونت و خصومتی که از اسلام ارائه گردیده است اصالت داشته تصور نمی‌نمایند که دین واقعی و محمدی با آنچه عمل می‌شود و تحمیل و تبلیغ می‌نمایند فرق زیاد داشته باشد.

۳-۷) کسانی نیز هستند که با مقایسه اوضاع حال و گذشته، از اصل انقلاب و ایدئولوژی آن روگردان گشته از رفتن شاه و از آنچه شده است یا کرده‌اند ابراز پشیمانی می‌نمایند.



۸- از تحولات و زیانهای فرهنگی و اخلاقی که مهم و تأسفانگیز می‌باشد ضعف امید و اعتماد مردم نسبت به انقلاب و هر گونه حرکت و مبارزه می‌باشد و حالت بی‌تفاوتی و سرخوردگی و یأسی است که بسیاری از ایرانیان و مخصوصاً جوانان نسبت به خویشتن خویش یا نسبت به آینده ملت پیدا کرده‌اند. این تحول، هم معلول سوء عملکرد متولیان و متصدیان و تجربه تلخ انقلاب می‌باشد و هم مدیون جوسازی‌ها و تهمت و تبلیغاتی است که با دقت و شدت حساب شده‌ای از یک طرف علیه ملیون و مبارزین و خدمتگزاران گذشته و حتی پایه‌گذاران انقلاب، به عمل می‌آید و از طرف دیگر اصرار ورزیده می‌شود که در هر مورد و محمل دست جنایتکار و توطئه و تحمیلهای خارجی، مخصوصاً امریکا، را ارائه داده چنین وانمود نمایند که خودشان کمترین تقصیر و تأثیر در خرابیها و پیش‌آمدها و در مسئولیت امور و جریانها ندارند. اگرچه در فصل دیگر تبلیغاتشان دشمنان خارجی و امپریالیست امریکا را ناتوان و نادان یا مرعوب و مغلوب در برابر انقلاب اسلامی نشان داده قدرت‌نمائیها و پیروزیهای خودشان را به رخ می‌کشند، ولی در مجموع یک عدم اعتماد به نفس و ناامیدی از خودمان ایجاد گردیده و این توهم در بسیاری از اذهان برانگیخته شده است که از کجا انقلاب ما و خود «اینها» ساخته و بافته‌های خود «آنها» نباشند؟...

فضاوتهای خارج از کشور

چگونگی برداشت و پذیرش ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران در خارج کشور نیز برای خود داستان و تنوع و تحولهائی داشته است که بسیار آموزنده می‌باشد.

مبارزات و حرکات پیش از پیروزی تا مدتها مورد بی‌اعتنائی خارجی‌ان بوده عملیات و تبلیغات شاه عنوان ارتجاعی به آن داده بود ولی با فعالیت دانشجویان و گروه‌های خارج کشور و فداکاری‌هایی که مبارزین داخل می‌کردند، رفته‌رفته نظر خارجی‌ان را برگرداند. در آستانه پیروزی انقلاب مقاومت و نهضت ملت ایران در مطبوعات اروپائی و بعداً امریکائی انعکاس مطلوب پیدا کرده به عنوان یک حرکت مترقی و آزادیخواهانه از آن یاد می‌کردند. در مصاحبه رهبری انقلاب در بحث با تلویزیون فرانسه و روزنامه لوموند و مصاحبه‌های وسیع بعدی ایشان در پاریس با خبرگزاری‌ها، کمک شایان به معرفی مبارزات ملت ایران علیه استبداد شاه و ارزش‌اعلای مبانی اجتماعی اسلام در دنیا نمود. خبرنگاران اروپائی و امریکائی که حاضر و شاهد راهپیمائی‌های عظیم و اجتماعات انبوه مردم تهران و شهرستانها تا قبل از ۲۲ بهمن ۵۷ می‌شدند و رفتار وحشیانه دستگاه شاه را می‌دیدند تحت تأثیر قرار گرفته ارمغان تأیید و تحسین از مظلومیت و شهادت ملت مسلمان ایران برای هموطنان خود می‌فرستادند و در مجموع حق به مبارزات و ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران می‌دادند.

بعد از پیروزی در دوران آزادی و سازندگی دولت موقت اعتماد و خوش‌بینی افکار دنیا رو به افزایش گذاشت و انقلاب اسلامی ایران با آزمایش اولیه که داده بود مورد توجه و تحلیل قرار گرفت. مخصوصاً از نقشی که اسلام می‌تواند در نجات جهان مریض و مأیوس و در زنده کردن ارزشها و امیدها و عقاید ایفا نماید بسیار صحبت می‌شد. اما چیزی نگذشت که با بروز خشونت‌ها و خصومتها، خوش‌بینی‌های اولیه جای خود را به تردید و ترس و به تنفر و دشمنی داد. پس از گروگانگیری موجهی از بدبینی و بدخواهی نسبت به انقلاب اسلامی و دولت و ملت ایران به وجود آمد. سردمداران نظام استعماری و نخوت‌گرایی که از توجه افکار و عواطف هموطنان خودشان به ایدئولوژی اسلام مضطرب شده بودند اطمینان و انبساط خاطر یافتند و اعمال جمهوری اسلامی ایران بهانه قوی به دست دولتها و سیاستمداران دشمن ما، که از رفتن شاه خسارت خورده بودند، داد. در کشورهای مسلمان و همسایه نیز که با اعجاب و امید از پیروزی درخشان ایران استقبال کرده و اکنون دچار ابهام و استفهام شده بودند ناراحتی و نگرانی‌هایی به وجود آمده قادر نبودند خشونت‌ها و خصومتها را توجیه نمایند.

موضع سرسختانه انتقامجویانه و بلندپروازیهائی که سیاست و تبلیغات جمهوری اسلامی در جنگ تحمیلی عراق بعد از اخراج متجاوزین عراقی از خاک کشور اتخاذ کرده‌اند، علیرغم ادعاهای یک طرفه یا تاییدهای متفرقه‌ای که از گوشه و کنار محافل عربی و اسلامی جمع‌آوری می‌نمایند، جو ناموافق نامطلوبی علیه ما در افکار عمومی دنیا و بخصوص در محیط‌های عربی و مسلمان، ایجاد نموده است. ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران متهم به جاه‌طلبی، کینه‌توزی، تعصب‌های فرقه‌ای و فتنه‌انگیزی شده است.

در وضع حاضر و صرف نظر از مقاصد و منافع سیاسی و نظامی و اقتصادی که مربوط به دولتها می‌باشد و با نظام حاکم طرف هستند، سه نوع قضاوت در افکار عمومی مردم خارج ایران نسبت به انقلاب اسلامی و ایدئولوژی آن وجود دارد:

(۱) تأیید و تحسین و تبعیت به دلیل آنکه با امپریالیسم و استعمار در افتاده داعیه جهانی نابودی استکبار و دفاع از استضعاف را دارد و بلندگوی استعمارزده‌ها و محرومها و زیردستها شده، امید و حرکت در دل‌هایی انداخته است. این دسته مشتاقان و تأییدکنندگان عنایت و اطلاع‌چندان از کم و کیف

ایدئولوژی و جریانهای داخلی یا وقایع خارجی نداشته مفتون حرکت و قاطعیت انقلاب اسلامی ایران و وعده‌های آن شده‌اند.

۲) تحقیر و تنفر از جهات فرهنگی و انسانی، به دلیل رفتارهای ناهنجار و برنامه‌های خلاف انسانیت و انتظار یا تحریف و تعبیرهایی که از عدالت و اصول اسلام در اذهان به وجود آمده چهره تاریک و خشن به اسلام داده شده است.

۳) ترس و تزلزل در میان مردم و مخصوصاً دولتهای همسایه و منطقه به دلیل شیوه‌های غیراسلامی و غیرانسانی صدور انقلاب و اسلام و انحصارگری و اختناقهای داخلی.

ج) سرنوشت ایدئولوژی و انقلاب

در بخش دوم که از سرگذشت ایدئولوژی بعد از پیروزی صحبت کردیم و تحول و انحرافهای آن (یا تحکیم و تکامل آن به عقیده بعضی دیگر) را دیدیم، در حقیقت وارد در بحث سرنوشت ایدئولوژی نیز شدیم و دریچه‌هایی برای پیش‌بینی و پیشگویی باز شد.

تعیین سرنوشت و پیشگویی اموری که اصولاً با انسان و اجتماع سر و کار دارد نه آسان است و نه اصولاً ممکن می‌باشد. آسان نیست چون احتیاج به یک سلسله اطلاعات عمیق و به انجام مطالعات و محاسبات دقیق دارد. اصولاً ممکن نیست چون ارتباط با عملکرد انسانها پیدا می‌کند. انسانی که دارای اختیار است و به فرمان تأثیر و تبلیغ دیگران و تفکر و تصمیمات خودش حرکت می‌نماید. جاهائی می‌رسد و منزلگاههایی در زندگی وجود دارد که حالت و دخالت شخص تعیین‌کننده مقصد و مسیر و سرنوشت می‌شود. خود انسان است که سرنوشت و تاریخ و شخصیت خویش را می‌سازد.

اجتماع انسانها وضع پیچیده‌تر از افراد دارد. چگونگی حال و آینده یک جامعه و سرنوشت هر ملت بستگی به مجموع و به نتیجه احوال و افکار و اعمال افراد دارد و تابعی از تغییرات و تصمیمات اتخاذ شده جمع است. نه تنها ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم بدانیم که سرنوشت ایدئولوژی و انقلاب اسلامی و ملت و مملکت ایران چه خواهد شد بلکه از خدا هم که علم و حکمت و قدرت علی‌الاطلاق است اگر مسئله را بپرسید همان آیه ان‌الله لا ینبغی ما بقوم حتی ینغیروا ما بانفسهم را خواهید شنید. همانطور که در نشریه اخیر «چه شد و چه باید کرد» گفته‌ایم سرنوشت ایران بستگی به ملت ایران دارد و تابع تصمیم و تغییرهای خود مردم است.

ایدئولوژی انقلاب برای حال و آینده

حال می‌پردازیم به اینکه چه نوع ایدئولوژی در این مقطع تاریخ ما احتیاج داریم.

۱- آنچه مسلم و مقدم بر هر کلام است و باید تصمیمان را گرفته باشیم یا بگیریم و تکلیفمان را تعیین کنیم مسئله تشخیص و تمایل ملت است که آیا از وضع موجود راحت و راضی بوده آن را مطلوب و منطبق با خواسته‌های پیش از انقلاب می‌داند یا امیدوار به نجات و مصمم به تعویض و ترقی است.

اگر شوق اخیر جواب ملت، یا اکثریت ملت، باشد و اگر قبول کرده باشیم که احتیاج به ایدئولوژی و اتحاد داریم - چون هر دوی آنها را از دست داده‌ایم - و همفکری و همکاری ملی چاره‌ساز مشکلاتمان می‌باشد. باید سراغ این قضیه برویم که ایدئولوژی ما برای انقلاب یا اصلاح چه باشد.

سه راه حل قابل طرح و تصور می‌تواند باشد: ۱- طرد ایدئولوژی موجود ۲- تغییر و تصحیح (۳) تجدید. ۲- کسانی که طرفدار طرد ایدئولوژی قبلی و موجود هستند اعتراض و ایرادشان، هم به خود ایدئولوژی است و هم به طراحان ایدئولوژی و بنیان انقلاب و نظام. دلیلشان نیز امتحان بدی است که ایدئولوژی داده و نابسامانی و آشفتگی حاضر و موجود را آورده است.

جواب ساده و فوری ایرادهای ذکر شده این است که اولاً ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران و خواسته‌ها و شعارهای روزهای نخست، همانطور که در بخش‌های الف و ب دیدیم در عمل به صورت دیگر درآمده قلب ماهیت داده و از جهاتی عکس شده است. آنچه موجب نابسامانی و آشفتگی شده یا مربوط به آنها می‌باشد انحرافها یا پیوندهائی است که به نهال ایدئولوژی خورده است. ثانیاً اگر منظورشان از طراحان ایدئولوژی و بنیان انقلاب و نظام، روشنفکران مسلمان و از جمله نهضت آزادی ایران است که بار دولت موقت را به عهده گرفتند. آیا آنچه از آنها خواسته و حکم داده شده و آن را به عهده گرفته و قبول کرده بود و مگر غیر از تحویل گرفتن دولت، به راه انداختن چرخهای مملکت، تدوین طرح قانون اساسی و انتخابات مجلس مؤسسان بود؟ خوب می‌دانید که نه جوانان و گروههای انقلابی و نه متولیان و شورای انقلاب نگذاشتند و حوصله نکردند که دولت منتخب خودشان در خط معقول و منطقی پیش رفته بتوانند ادای وظیفه نمایند به جای وفاداری و همکاری انواع فشارها و کارشکنیها و مخالفتها برای انحراف بر انقلاب وارد آوردند که فعلاً مجال شرحش نیست. البته دولت موقت تمام مساعی خود را برای اداره امور و آرامش افراد و افکار در جهت اهداف و ایدئولوژی انقلاب و برای روشن شدن افراد به کار انداخته چیزی از اعتراض و ارشاد و استعفا فروگذار نکرد.



۳- ایراد اصولی که بعضی از منتقدان به ایدئولوژی انقلاب می‌گیرند و با اسلامی بودن ارتباط دارد، بر مبنای اعتقادی و مکتبی بودن آن است. اعم از آنکه کمونیستی، نژادی یا دینی باشد. آن نوع ایدئولوژی را قبول دارند که با آزادی مطلق بوده کمترین وابستگی و علاقه به هرگونه عقیده خواسته یا به ارزش، اندیشه و آمالی در آن دیده نشود. نظامهای مبتنی بر عقیده یا مکتب و خواهان اهداف مشترک را منافی و متضاد با آزادی و دموکراسی و با تساهل دانسته مساوی با استبداد گرفته‌اند. وحدت در عقیده و آرمان را نیز مخالف با کثرت افراد و آراء دانسته‌اند. می‌گویند اختناق و اجبار یا آزارها و کشتارهایی که در ایران بعد از پیروزی رخ داده است پیش‌آمدهای طبیعی قابل پیش‌بینی بوده است که ملازمه با ایدئولوژی دینی دارد.

چنین ایراد یک بحث فلسفی - سیاسی - اعتقادی می‌باشد که خارج از حوصله سخنرانی حاضر و وسعت نشریه فعلی است. ولی برای معوق نماندن موضوع و مسکوت نگذاردن ایراد اکتفا به چند نکته و اشاره می‌نماید.

بدیهی است که چنین ایراد بنیادی به همه مکاتب فلسفی - سیاسی و ایدئولوژیهای حکومتی متمدنی امروزی وارد است. اصلاً آیا می‌شود یک انقلاب و نظام، ایدئولوژی یا هدف و آرمان مشترک نداشته باشد و بنیان

و پیروان انقلاب فاقد هرگونه علاقه و اعتقاد یا عشق و شور نسبت به یک هدف یا ارزشی، که در نظرشان، عالی و عزیز است، بوده معذک به جان و دل به دنبالش بدونند و بروند؟ ایدئولوژی اگر مبتنی بر یک خواسته یا عقیده و وحدت در هدف و حرکت نباشد آیا چیزی جز پوچی و بیحرکتی یا تردید و تفرقه و تخاصم می‌تواند باشد؟ از نظر جامعه‌شناسی آیا چنین پنداری درس است و عملی بوده است؟ فقط نظامهای استبدادی و حکومتهای ملک‌الرقابی یا دیکتاتوری که روی مطامع شخصی و منافع و نظریات گروهی بنا می‌شده‌اند و کاری با افکار و عقاید یا خواسته‌ها و نیازهای مردم و خارج از گروه خودشان ندارند، فاقد ایدئولوژی بوده‌اند یا ایدئولوژی‌شان، اختصاصی و فاقد جنبه‌های اعتقادی و اتحادی بوده است.

بلی درست است که در بعضی ایدئولوژیها مانند مارکسیسم - لنینیسم و در بسیاری از حکومتها و حرکت‌های دینی اطاعت و انضباط شدید فرمانروا بوده اجبار و الزام و حتی اعدام و قتل عام به کار رفته است و نسبت به هر چه آزادی یا حقوق و حیثیت انسانی است بی‌اعتنا و بیگانه بوده‌اند. به همین دلیل ما با مارکسیسم - استالینیسم و با انواع استبدادها و حتی لیبرالیسم و دموکراسی ارشادی، که در حقیقت دیکتاتوری رهبری است، مخالفیم و هرگونه ایدئولوژی را که دارای مبانی و مقاصد معنوی و فلسفی عالی باشد ولی آزادی و انسانیت و حاکمیت ملت را زیر پا بگذارد، محکوم می‌نمائیم.

۴- اما اگر یک ایدئولوژی، با داشتن اهداف و آرمانهای عالی و با داعیه حقیقت‌جوئی و حق‌طلبی نه تنها مدافع آزادی و حقوق انسانها بلکه مصر و مجری آنها بود و بر پایه مشورت و حاکمیت اکثریت در زندگی اجتماعی و امور اداری سیاست خودشان بود آیا باز آن نگرانیها و ایرادها وجود خواهد داشت؟ حکومت‌های دینی و نظام‌های الهی تحت عنوان تئوکراسی یا خلیفه‌اللهی و غیره که مثلاً در قرون وسطی اروپا را زیر سیطره خود قرار داده تکیه بر اعتقاد و شور ایمان مردم از یک طرف، و بر تفتیش و تحمیل عقاید یا انکیزیسیون، از طرف دیگر داشته است نه دینی بوده و نه الهی. بلکه کلیسا و کشیش اعتقاد و اقتدار دینی را وسیله برای تأمین مقام و منافع و موقعیت خود کرده بودند. این عمل انحصار به قرون وسطای اروپا و به روحانیت مسیحی نداشته در سرزمین اسلام نیز همه ما با حکومتها و قدرتها و با تجاوز و تصرفها و پیروزیهای که به نام اجرا و حفظ اسلام در داخل امت یا برافراشتن پرچم توحید در جهان شرک و کفر، به دست خلفا و سلاطین، حتی علما و صوفیها، صورت می‌گرفته است آشنا هستیم. جبل طارق و اندلس اسپانیا از یادگارهای آن است، سلطان محمود غزنوی لشکرکشی به هندوستان می‌کند و افتخار می‌نماید که بتکده سومات را خراب کرده است. امیر تیمور جهانگشا که حافظ قرآن است و خود را فقیه و مفتی و عارف دانسته پدرش خواب دیده است که خداوند او را فاتح و مالک جهان خواهد کرد، پس از حمله و تصرف بخارا تمام مردان را از دم تیغ گذرانده و تمام زنها و دخترها را میان افسران و سربازان خود تقسیم می‌نماید و می‌گوید چون کافر بودند به حکم شرع اسلام حق این کار را داشتم. وقتی برای تصرف خراسان ۱۳۰/۰۰۰ نفر مردم شیعه سبزواری را قتل عام می‌نماید در جواب ایراد یک اسقف مسیحی می‌گوید اینها مرتد بودند و قتل مرتد در اسلام واجب است! در قشون‌کشی به چین نیز می‌گوید سربازان من اگر کشته شوند چون برای اسلام می‌جنگیم اشکالی ندارد، شهید محسوب می‌شوند...

مگر سرسلسله صفویه و شاه عباس و شاه صفی با آن جنایات و خونریزیها مرشد نبودند و ترویج تشیع را نمی‌کردند؟ ... خدا می‌داند که به نام او و به خاطر اسلام و دین چه ظلم‌ها و فتنه‌ها و فسادها در عالم انجام شده است! همانطور که به نام آزادی آدمکشیها کرده‌اند، به نام اومانیسیم و سوسیالیسم حق و حیات انسانها را لگدمال کرده‌اند! خدای اینها خدا نیست. قرآن می‌گوید هوای نفس، یا خواسته‌های طبع شریر و خونخوار را خدای خود قرار داده‌اند. دینشان کاری به موسی و عیسی و خاتم‌الانبیاء ندارد. دین من درآوردی است.



۵. برای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران که گفته‌اند الگوی، دوران ده ساله مدینه پیغمبر گرامی و خلافت پن جساله امیرالمؤمنین علی است آیا آنها هیچ فردی را وادار به مسلمان شدن و اجرای احکام دین کردند و از کسی سلب آزادی و حق نمودند؟ مگر قرآن مکرر به پیغمبر گوشزد نمی‌کند که تو موکل، مراقب، مسئول و مسلط بر کسی نیستی بلکه کارت تنها ابلاغ است و دعوت یا انذار و بشارت و باید الگو و شاهد باشی. عهدنامه مالک اشتر یا فرمان حکومت مصر را که مفصل و جامع است بردارید ببینید علی حکومت کردن را چگونه برای والی اعزامی خود تعریف و تشریح می‌کند. آیا یک کلمه گفته است در آنجا که می‌روی مردم بی‌دین را وارد در دین و وادار به ادای نماز و روزه و حج و حجاب کن؟ حتی برای جمع‌آوری زکوت و وجوهات می‌فرماید مأمورین وصول تو حق ندارند وارد شهر و خانه و طویله‌های مردم شوند و تعیین و تحمیل مبلغ و مقدار کنند.

در خارج شهر اردو زده اعلام کنند که هر کسی حقی و مالی به عهده دارد، با تشخیص و انتخاب خودش، برای نماینده امیرالمؤمنین بیاورد. صریحاً می‌نویسد ای مالک تو به کشوری می‌روی که اهالی آن بعضی همکیش تو هستند و آنها که مسلمان نیستند ممنوع تو هستند. تو باید نسبت به همه نیکی و خدمت کنی.

اگر برخی مکتب‌ها یا فلسفه‌ها و اعتقادات و رسم و سنتهایی در ایدئولوژیها آمده باشد که عمداً یا عملاً سلب آزادی و حیثیت و حق از غیرموافقین و از انسانها بنمایند، اسلام چنین نیست. البته اسلام راستین قرآن و رسول و ائمه اطهار علیه‌السلام، در رابطه خلق با خدا یعنی تسلیم به خدا و تبعیت از حق و حقیقت و ناموس خلقت، که آگاهانه و مختارانه اتخاذ گردیده و آزادانه و عاشقانه اجرا شود. قرآن اعلام‌کننده اصل لااكره فی الدین است که می‌گوید کمترین اکراه و اجبار نباید در دین، اعم از اعتقاد و عمل، اعمال گردد. در روابط انسانها با یکدیگر و در امور امت و اجتماع باید عدالت و قسط و اصل لاضرر ولاضرار فی الاسلام برقرار بوده کسی بر مال و جان و حقوق دیگری تجاوز و تعدی ننماید، که اگر کرد متقابلاً و متساویاً قصاص گردد، با این تذکر و توصیه که اگر صاحب حق گذشت کند بهتر است.

حکم قصاص که از مشترکات و مهمات آئین‌های توحیدی موسی و عیسی و محمد مصطفی (صلوات الله علیهم) است، برخلاف تصور و تبلیغات، برای آدمکشی و انتقام و ایجاد وحشت نیامده است بلکه برای جلوگیری از توسعه خونریزی و انتقامجویی و برای دفاع از سلامت و جان انسانها است. محدود ساختن قتل و اعدام، تنها به مرتکب قتل و به برهم زنده آرامش و آزادی عمومی (مفسدین فی الارض) بزرگترین قانون حمایت انسانها در برابر درنده‌خوئی بشری است.

حکومت و اداره امت در ایدئولوژی اسلامی مخالف خودکامگی و استبداد یا آمریت پادشاهان و زورگویان و حاکمیت یک شخص یا گروه و طبقه می‌باشد. حکومت مسلمانان به مصداق امرهم شوری بینهم^۱ از طریق مشورت و همکاری مردم با یکدیگر انجام می‌گردد که در اصطلاح امروزی دموکراسی یا مردم‌سالاری می‌گویند. به پیغمبر(ص) که رهبر کل امت است و رساننده و اجراکننده وحی خداست دستور وشاورهم فی الامر^۲ داده شده است و می‌دانیم که رسول اکرم و امیرالمؤمنین علی در امور دنیائی و اداری جامعه تحت حکومت خودشان و حتی در فرماندهی جنگها با مشورت و رأی اکثریت عمل می‌کردند و در این ایدئولوژی کسی غیر از امت و ملت راه ندارد. وقتی که پیغمبر و امامان این حق را، به حکم خدا به خلفای خدا، یعنی خود مردم واگذار می‌فرمودند و حزب‌الله، حزب خدا و رسول و همه مؤمنین باشد به طریق اولی نه هیچ زورمند و نه هیچ دانشمند یا متصدیان و مدعیان و متولیان دین حق حاکمیت بر مردم و غصب خلافت از مردم را ندارند.

عدم تفکیک دین از سیاست را نباید نه به معنای حاکمیت سیاسیون و آمریت دولت بر عقاید مردم بر امور دینی جامعه گرفت که خلفای اموی، عباسی و عثمانی اعمال می‌نمودند و نه به معنای حکومت روحانیت که به هیچوجه خواسته اسلام و هیچیک از انبیاء نبوده است.

اصولاً دیانت و حکومت یا نبوت و اداره امور امت، از نظر خدا و ادیان توحیدی دو موضوع تفکیک شده و دو عمل یا دو مقوله جدا هستند. فقط تعداد اندکی از پیغمبران دو وظیفه نبوت و حکومت را توأمأً به عهده داشته‌اند. مانند موسی، داود، سلیمان و پیغمبر آخرالزمان (علیهم‌السلام). آنجا هم که بعضی از انبیاء رسالت دوگانه یا دو چهره‌ای داشته‌اند آن دو وظیفه را به دو گونه انجام می‌داده‌اند. در مورد پیغمبر خودمان می‌بینیم در ارشاد خلیق و ابلاغ احکام دین کمترین التفات به مردم و محیط نداشته صرفاً به دستور وحی عمل می‌نماید. جزئی‌ترین حق دخالت، مشورت یا رعایت نظر به کسی، حتی به افکار و عواطف و حالات خود او داده نمی‌شود و به کسی کوچکترین اکراه و الزام وارد نمی‌آید.

اما خارج از وحی و آنجا که پای امور امت و فرماندهی جنگ یا روابط سیاسی و اقتصادی جامعه به میان می‌آید دستورالعمل کلی وشاورهم فی‌الامر است. بیعت گرفته می‌شود که اجازه رضایت قبلی و تأیید انتخابات است، پیر و جوان نظر می‌دهند، تبعیت از رأی اکثریت و خلاف نظر خودشان می‌نمایند، از سلمان فارسی خندق‌سازی یاد می‌گیرند، اسرای مشرک با تعلیم دادن سواد به مؤمنین آزاد می‌شوند، از پزشکان و دانشمندان یونانی و یهودی و نصرانی استفاده به عمل می‌آید...

در قرآن و در سنت رسول و روش امامان که نگاه می‌کنیم می‌بینیم حکومتِ الله در جوامع انسانی همان حکومتِ مردم یا ناس است. خداوند انسانها را خلفای زمین قرار داده دارائیهها و دانائیهها در اختیارشان گذارده، از آنها عدالت و احسان خواسته و لینظر کیف تعملون (تا ببینیم چگونه عمل می‌نمائید)^۳ برایشان گفته.

۱. شورای ۳۶/۳۸ - و اداره امور آنها (از طریق) مشورت بین آنها انجام می‌گیرد.

۲. آل عمران ۱۵۲/۱۵۹ - و آنها را در امور و مدیریتشان طرف مشورت قرار بده.

۳. یونس ۱۴/۱۴ - ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم لنتنظر کیف تعملون.

بنابراین ایدئولوژی اعتقادی که دینی یا الهی باشد، و ما معتقد و مبلغ آن بوده‌ایم، ایدئولوژی و سیاستی است که اولاً خداپرستی و سنت‌های الهی جهان‌بینی آن را تشکیل دهد و ثانیاً در روابط اجتماعی و مدیریت و مباشرت امور، از طریق رأی اکثریت و حاکمیت ملی، رعایت حدود و احکام دینی را بنماید. بدون آنکه وظیفه حکومت اشاعه و اجبار دین بوده دخالت در عقاید و اعمال خصوصی مردم، در آنچه رابطه انسانها با خدا و با وجدان خودشان می‌باشد، بنماید یا ولایت و حاکمیت را به دست روحانیت بدهد.



اینک پس از تعریف و توضیحات فوق و رسیدن به این نکته که ایدئولوژی اعتقادی بر مبنای اسلام اصیل منافات و مزاحمت با آزادی و با انسانیت و با حاکمیت ملی نداشته اصرار بر آنها می‌ورزد و ابداً مقصر و مسئول ناهنجاریهای بعد از پیروزی انقلاب نمی‌باشد، به دنباله مطلب می‌پردازیم. می‌خواهیم ببینیم چه ایدئولوژی را، برای ادامه حیات، حفظ اهداف انقلاب و حراست نظام جمهوری اسلامی در خط صحیح آن، انتخاب نمائیم.

۶- ایدئولوژی موجود به صورتی که شناخته یا شناسانده شده است مسلماً به درد نمی‌خورد. ما البته آن را قبول داریم و از اساس و اهدافش دفاع می‌نمائیم. ولی از دید بسیاری از مردم، با تجربیات تلخی که چشیده‌اند چون چهره مسخ شده‌ای از آن در خاطرها جلوه می‌نماید، ایدئولوژی گذشته نمی‌تواند قابل قبول و قابل دوام باشد. باید به سراغ چیز دیگری رفت. البته نه چنان ایدئولوژی که دهن کجی با گذشته بوده پشت پا به ملت و بر حق و حقیقت زده علل و عوامل ایجادکننده انقلاب را انکار نماید و سرمایه‌ها و دریافتها را فراموش کنیم. اعم از آنکه به عقیده بعضی انقلاب تازه و شدیدتری ضروری باشد، اصلاح و اعاده حیثیت را بتوان از طریق قیام به قسط یا امر به معروف و نهی از منکر یعنی انتقاد و مبارزات قانونی تأمین نمود و یا جامعه ایران احتیاج به تغییرات بنیادی نداشته باشد، در هر حال ایدئولوژی لازم است. در دنیای امروزی، با رشد بشریت و بیداریهایی که مسلمانان و ملت‌های از استعمار برخاسته آسیا و افریقا پیدا کرده‌اند، هیچ حرکت و حیات بدون هدایت یافتن و اتکاء به ایدئولوژی امکان‌پذیر نمی‌باشد. در صورت فقدان ایدئولوژی یا انگیزه و اهداف مشخص مشترک، بر حیرت و حسرت افزوده خواهد شد و در اثر نادانی و نارواییها و اختلافات چیزی جز نابسامانی یا بیچارگی نصیب ملت نخواهد گشت.

اما هیچ ایدئولوژی هم تا آرمانهای معنوی یا ایمانی روشن نداشته انگیزه‌های قوی در سطوح عالی و عمومی را نپروراند، ایدئولوژی نمی‌شود. پس باید به سراغ ایدئولوژیهای بلند شورانگیز و حرکت و شهادت‌آفرین رفت.



۷- ایدئولوژی مطلب محرک و مؤثر لازم نیست حتماً اسلامی یا دینی باشد. بنیانگذار اسلام با واقع‌بینی آگاهانه و سعه صدر درخشان می‌فرمایند الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم. به عقیده رهبر دین و دنیای ما آنچه بنیاد حکومتها و ملت‌ها را در این جهان متلاشی می‌سازد بی‌دینی نیست، ظلم است. ظلم، که عمل کردن برخلاف حقوق و حقایق و ضد عدل و قسط است مفهوم بسیار وسیعی دارد. هم شامل زورگوئیها و

خلاف گفتن‌های به خلق و خدا می‌شود^۱ و هم نارواییهای گوناگون معنوی و مادی در رفتار و روابط را در بر می‌گیرد. چه فردی آن به لحاظ آئین و اخلاق و اعمال و چه در معیار و مقیاس اجتماعی سیاسی و اقتصاد و مدیریت. از شکلهای مختلف و مسلّم آن استبداد است تا اختناق و انحصار و بنده کردن مردم و همچنین استثمار و استثمار که از داخل و خارج اعمال گردد. شاید در روابط اجتماعی شدیدترین صورت آن سلب آزادی و کرامت انسانی باشد که از نظر قرآن به عنوان اولین موهبت خدا در حق آدمیان و پیش از آفرینش آنان اعطا و اعلام شده است.

در مقابل ظلم عدالت است که آن نیز وجهه‌ها و چهره‌های کئی و کیفی گوناگون داشته دامن‌اش به رحمت و محبت کشیده می‌شود.



۸- در میان ایدئولوژیها، از کمونیسم و سوسیالیسم (به صورت اتاتیسم یا دولتی شدن کارها و دیکتاتوری دولت و جامعه، همراه با انکار آزادی و حقوق و ارزشهای فرد انسان) عرضی نمی‌کنم. علاوه بر نداشتن فرصت برای ورود در چنین صحبت به نظر می‌آید در جمع و مجلس فعلی مسئله منتفی شده‌ای باشد.



۹- ناسیونالیسم یا ملیت و ملی‌گرایی، در کسوت ایرانخواهی یا وطن‌دوستی، که ظالمانه مورد تجاها یا طعن و تهمت قرار گرفته آن را مترادف با شرک و ضد اسلام وانمود کرده یا توطئه و تحمیل استعمار دانسته‌اند، می‌تواند ایدئولوژی باشد.

ناسیونالیسم در چهار قاره دنیا آزمایشهای موفق و نیمه‌موفق داده است. در ایران خودمان نیز مکرر به صورت تنها و غالباً همراه با انگیزه و فریضه دینی به صحنه آمده خدمات شایان به ایران و اسلام (به یاد شهید مطهری و کتاب معروفش) نموده است.

مسلماً کسانی از هموطنان همان را امروز توصیه می‌نمایند و دلائل و شواهدی دارند. ما با ناسیونالیسم به شرط آنکه انحصارطلبی و معارضة با خداپرستی و با اسلام نباشد، مخالفتی نداشته منعشان نمی‌کنیم. اگر افراد و اجتماعاتی بخواهند و بتوانند در زیر پرچم ایرانخواهی و وطن‌دوستی یا ناسیونالیسم غیرافراطی و تجاوزگرانه به نجات و سلامت و سعادت ملت ایران برسند و خدمت به هموعان دیگر جهان نمایند، چه اشکال دارد؟ از آن گناه که خیری رسد به خلق چه باک. اینجا که گناه هم نیست. اما برای خودمان و برای آنها که از ما بپرسند، بنا «به دلائل و شواهدی» چیز دیگر را توصیه می‌نمائیم.



۱۰- در سطح بالاتر و همگانی‌تر، کسانی نیز انسانیت یا اومانیسم را به عنوان مبنای ایدئولوژی انتخاب کرده‌اند. انسانیت در مفهوم وسیع کلمه که شامل عدالت، شرافت، محبت و همه ارزشهای مطلوب بشریت می‌شود و منافات با آزادی و برابری و برادری و با مردمسالاری پیدا نمی‌کند.

۱. لقمان ۱۲/۱۳ - یا بنی لاتشرک بالله ان‌الشرك لظلم عظیم (ای پسرک من برای خدا شریک نساز، بدان که شرک به خدا یقیناً ظلم عظیم است).

در اینجا باز ایراد اصولی نداریم. خصوصاً که انسانیت به مفهومی که عرضه می‌شود مخالفت با مسلمانی و خداپرستی نداشته مورد تأیید و تأکید هم هست.^۱

بنابراین اگر افراد و اجتماعی باشند که زیرپرچم اومانیسیم سینه بزنند و ابراز اطاعت و ایثار، یا قبول شهادت و کارهای دشوار بنمایند چه بهتر که به دور از جدالهای سیاست و دیانت به حرکت و وحدت درآیند. اما آیا مفاهیم اومانیسیم که بسیار ارزنده و عالی است مفاهیم مجردی نیست که پایه و میزان مشخص مشترک نداشته به اصطلاح عامیانه بی‌پدر و مادر است؟ وقتی یک اصل یا ارزش از طریق وحی خدا (برای آنها که اعتقاد به خدا و ادیان دارند) یا از طریق تحقیق و تجربه و احساس اثبات علمی و فلسفی محرز و معین نگشته به جایی بند نباشد و هر کس با ذوق و سلیقه و فلسفه خود یا خواهش و بینش خاص خویش آن را بفهمد و بسازد و بپرستد، آیا چنین ایدئولوژی می‌تواند مقبولیت همگانی همه جایی و استوار پایدار داشته خود موجب اختلاف و دعوا نشود؟ کسانی که در دنیا جدال و جنگ راه می‌اندازند معمولاً هیچ طرف نمی‌گویند که من یا ما دشمن انسانها هستیم و با عدالت و شرافت و محبت یا با آزادی و برابری و برادری مخالفت داریم. ولی هر کدام عدالت و انسانیت و مفاهیم اخلاقی دیگر را مطابق مصالح و منافع یا معیارهای خود تشخیص می‌دهند.

اتفاقاً رسالت انبیاء و کتاب آوردنشان برای این بوده است که اولاً میزان و معیار یا معنی برای عدالت، قسط، مساوات و سایر ارزشها به دست انسانها بدهند^۲ و ثانیاً - که مهمتر از اولاً است - مبدأ و مبنا به آنها بدهند - یعنی خدا - تا همطرازی با مادیات و منافع و مسائل حیاتی و واقعیت و عینیت پیدا کرده در زندگی دنیا و آخرت ما نقش مثبت مثمر داشته باشند.

اتفاقاً ملت و نژاد ایرانی به واسطه عدم رشد کافی، یا بالعکس در اثر قدمت و تمدن و رسیدگی و رسائی بیشتر، حساسیت و گرایش چندان و بیش از حدود هنر و زبان، به ارزشها و انگیزه‌های ذوقی و اعتباری یا عرفانی نشان نداده آنچه را که در اعتقاد و یقینش، به غلط یا صحیح، قرار نگرفته باشد به بازپچه می‌گیرد. در حالیکه برای زرنگترها وسیله استفاده و استثمار و استحمار می‌شود. نظام گذشته خیلی تدبیر و تلاش به خرج داد تا شاهپرستی و افتخارات باستانی یا تاریخ شاهنشاهی را آرمان ملی و ایدئولوژی نماید اما همه می‌دانیم که خوراک لذیذی به کام متملقها و فرصت‌طلبها وارد ساخته خود را گول زد و به زودی معنی و مزه‌اش را دریافت کرد!

1. بی‌جا نیست در اینجا زکری از کتاب «انسان‌دوستی یا اسلام (Lhumanism de L Islam)» و مؤلف آن آقای مارسل بوآزار (Marcel Boisard) استاد و رئیس سابق دانشگاه حقوق ژنو بنمائیم. هدف از تالیف و توزیع این کتاب که در سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران منتشر و در سال قبل به فارسی ترجمه شده پیشنهادی است که به سازمان ملل متحد می‌دهد. آقای مارسل بوآزار پیشنهاد می‌کند آن سازمان حقوق اسلامی را به‌عنوان حقوق بین‌المللی بپذیرد. می‌گوید دولتهائی که در حلقه سازمان ملل متحد گرد آمده‌اند از اقطار مختلف دنیا، با افکار و ایدئولوژیهای متفاوت و غالباً متضاد هستند. بنابراین جمع کردن و یکسو کردن آنها بسیار مشکل بوده نمی‌تواند همه را در مرام و مسیر واحدی انداخت. تنها چیزی که در باره آن وحدت دارند و نمیتوانند منکرش شوند انسان بودن خود و انسانیت است و چون اسلام بیش از هر مکتب و مذهب برای انسان مقام و حیثیت و حقوق قائل شده است مناسبترین مرام و شعار یا معیار برای سازمان ملل متحد و حقوق مشترک بین‌المللی می‌باشد... البته در فصول کتاب اعتقاد و ادعای خود را به طور مفصل و مستدل بیان کرده است.

2. حدید ۲۷/۲۷ لقدارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط وانزلنا الحديد فيه باس شدید و منافع للناس.

۱۱- می‌ماند- و خودتان حدس زده‌اید- ایدئولوژی اسلامی، یا به تعبیر عام‌تر و اسلامی‌تر ایدئولوژی الهی که به نظر ما و برای اکثریت ملت ایران مناسب و مؤثر و مثاب می‌باشد، بدون آنکه سایر ایدئولوژیهای ملی و انسانی صحیح را طرد نماید.

راجع به چگونگی این ایدئولوژی و ارتباط آن با معتقدات اسلامی و با مقتضیات جامعه‌شناسی و روان‌شناسی در بندهای ۴ و ۵ و ۶ بالا توضیحات مختصر داده شده است. آنچه در این بند مفید است اشاره شود نظرگاههای عملی و تاریخی در مورد خاص ملت و مملکتمان می‌باشد.

تجربه انقلاب اسلامی با جهش پیروزمند آن و با استحکام و استمرار و استقبالهای بعدی آن نشان داد که تا چه اندازه ایمان مذهبی - خصوصاً اسلام و تشیع با سوابق تاریخی مربوطه - در نژاد و فرهنگ ایران نفوذ و نقش زنده‌کننده دارد و روحانیتِ عقب‌زده با چه سهولت و سرعت و مهارت توانست از آن بهره‌برداری نماید. برای یک ملت و نژاد طبیعی‌تر از این چه می‌شود که ایدئولوژی فلسفی سیاسی‌اش الهام از آئینی بگیرد که افراد جامعه در اطراف و اعماق خود، با شدت و ضعفهایی، نسبت به آن ایمان و اخلاص داشته همیشه در راهش مال و جان داده‌اند و از طرف دیگر آن آئین یا مکتب، در عالیترین بیان و پاکترین وصف و برهان، آفریدگار یکتای بی‌همتای رحمان را فراراهش می‌گذارد که گرداننده پادشاه جهان و و سرچشمه تمام فضائل و ارزش و آرمان است و از ایشان حرکت می‌خواهد و خدمت در حق نزدیکان و هموطنان و هموعان. یک مسلمان با چنین برنامه و سرمایه، با خروجی که بر مردم جهان برای دعوت به خیر و گسترش خوبیها و رفع زشتیها می‌نماید، هم وظیفه دینی خود را انجام داده به ثواب اخروی می‌رسد و هم حیات و حیثیت و سعادت دنیائی را تأمین می‌نماید.

اینکه در نیم قرن اخیر بسیاری از جوانان دانشجو و درس خوانده خارج رفته که چندان هم سوابق و قیود مذهبی نداشتند، از ایدئولوژی اسلامی به خاطر مبارزات سیاسی استقبال کردند برای این بود که آنچه در مکاتب مترقی و در ایدئولوژیهای دیگر می‌دیدند بهترش را در اسلام می‌یافتند.

غیر از تجربه تر و تازه پیروزی انقلاب اسلامی، قیامهای گذشته ما نیز ضمن آنکه تفاهم و ترکیبی از عقاید دینی و علائق ملی و مادی بوده است، توسعه و توفیق آنها به مقیاس وسیعی مدیون ایدئولوژی اسلامی و روحانیون مورد اعتقاد و اعتماد مردم بوده است. چه در قضیه تنباکو، چه در انقلاب مشروطیت، چه در ملی کردن نفت و مبارزات بعد از کودتا و چه در قیامها و شورشهای علیه خلفا که در جهت استقلال ایران و اشاعه مکتب اهل بیت انجام گرفته است. حتی از جهت منفی نیز هر خیانت و خرابی که در سطوح اجتماعی و سیاسی به عمل آمده است با استفاده از عرق و اعتقاد دینی طبقات متوسط مملکت و با دخالت افرادی از روحانیت بوده است.

به قبل از اسلام هم که بروید دین زرتشت را می‌بینید، سلطنت ساسانیان و اعاده استقلال و عظمت ایران را دارید و قیامهای مزدک و مانی.

البته ما نمی‌گوئیم با اسلام و آئین مردم سوداگری کرده اسلام و خدا را، ولو در راه خدمت به خلق و با حسن نیت، دست‌آویز سیاسی و اجتماعی و بازیچه قرار دهیم. نعوذ بالله برعکس، می‌گوئیم با اعتقاد و اخلاص و ایثار تمام و به قصد ارشاد و نجات خواص و عوام خدای عزیز حکیم ذوالجلال را پیشوا و یاور

و راهنمای امت قرار داده حرکت و سیاست و امور مملکت را به دست خودمان، با رعایت دستورها و دلالتها که دین برای هموار کردن مسیر ما به سوی خدا و آمریت تعیین کرده است تنظیم نمائیم.

اگر راه و آئین خدا، آنطور که پیغمبران و قرآن نشان داده‌اند، درست فهمیده و پیاده گردد هیچکس در آن غیر از درستی، بزرگی و بزرگواری، آنطور که مطلوب هر مکتب و ملت است، نخواهد یافت.

خواهید پرسید تکلیف تجربیات تلخ و تکراری گذشته چه می‌شود؟ خواهیم گفت کدام کار دنیا و شأن و مشغله آدمها یا مسائل اجتماعی و سیاسی و علمی است که خالی از اشکال و انحراف نبوده صاحب‌دلان و صاحب‌نظران درصدد عبرت و اصلاح و اعاده حرکات، با بینش نو و توان بیشتر برنیامده باشند؟

عیب ما ایرانیان این است که در اثر ۲۵۰۰ سال استبداد و سلب حیثیت و شخصیت، عادت کرده‌ایم بر سر سفره‌های چیده شده و فراهم آمده بنشینیم و مشکلات و مسائل را بالای آسمانی یا توطئه اجنبی گرفته از اتکای به خود و از اقدام و ابتکار فرار نمائیم.

آیا پیروزی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و ملی شدن صنعت نفت که کمر امپراطوری انگلستان را برای ابد شکست، برای ما کافی نیست که به خود و خدایمان توسل و توکل کرده به خویشتن خویش یعنی به ملت ایران بازگشت نمائیم و به درگاه خدا از تفرقه و تنبلی و بی‌تقوائیها توبه نمائیم...

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون کنی فرشته درون آر

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته